

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در مقدمات واجب مطلق و مشروط در کلام محقق نائینی بود عرض شد که مرحوم نائینی اصل را در قضایای حقیقه و خارجیّه، بر وجود علمی موضوع در قضایای خارجیّه و وجود فرضی موضوع در قضایای حقیقه گذاشتند و بر این اساس مطالب خودشان را بار کردند، که بطلان این مطلب و نظریه خدمت رفقا عرض شد.

بر اساس آن مقدماتی که ایشان ترتیب دادند صحبت به این جا رسید که موضوع در قضایای حقیقه (نه در قضایای خارجیّه که به عنوان فرض وجود در این جا لحاظ شده) ممکن است که مقید شود به قیود غیراختیاری، البته آن قیود یا در خود نفس وجوب دخالت دارد و ملاک برای اصل وجوب است که تعبیر به واجب مشروط می شود یا این که خود زید دخالت در مصلحت واجب دارد نه در مصلحت خود وجوب، خود وجوب به حالش محفوظ است، فرض کنید مولا به عبد می گوید باید فلانی را اکرام کنی، اکرام یک مساله ای است که وجوب زمانش هم مشخص است منتهی اکرام باید به این نحو باشد فلان غذا را شما باید برای این اکرام در نظر بگیرید غذا دخالت در اصل وجوب ندارد دخالت در ملاک برای اصل خود وجوب نیست، بلکه مصلحت برای واجب است .

مرحوم آقا می فرمودند یک وقتی ما آقای شاهرودی را دعوت کرده بودیم منزل (با آقای شاهرودی ارتباط و رفت و آمد داشتند، با مرحوم آقای سید محمود شاهرودی) و اتفاقاً منزل ایشان هم درختی داشت من یادم نمی آید چون هنوز مثل الان به تنه نرسیده بودیم که ایشان از نجف مراجعت کردند والده ما

می گفت در آن جا یک درخت سدري بود و مرحوم آقای شاهرودی که خواسته بودند بیایند گفته بودند آقاسیدمحمدحسین می آیم به شرط این که یک غذای کله جوش درست کنی، می گفتند: پدرت هم خیال کرد ایشان می خواهد سهل بگذرد و خلاصه ما یک غذای مفصلی درست کرده بودیم ایشان آمده بودند در ایوان نشسته بودند (شاید بعد از درس) این درخت سدر را هم آب داده بودند و خیس کرده بودند و یک هوای خوبی و آقای شاهرودی می گفت: بین آقای سیدمحمدحسین همین جا، این درخت سدر بهشت چه صفایی دارد، شما برای ما در این جا فراهم کردی و خیلی سرخوش بودند وقتی شام آوردیم گفتند: آقا محمد حسین کله جوشت کو؟ من جدی به تو گفتم شوخی نکردم، من از باب تواضع نگفتم، گفتم ما خیال کردیم شما می خواهید مثلاً سهل بگذرد و زحمت نباشد، گفتند نه من آن را بیشتر از همه دوست دارم، گفتم حالا این را بخورید شب دیگر، جمعه بعد، یک شب دیگر از آن که دوست دارید...

این کله جوش آقای شاهرودی دخالت در واجب دارد نه در اصل الوجوب وقتی که میزبان می آید مهمانی را دعوت می کند آن غذایی که مهمان بدش می آید نمی گذارد جلویش، عجب آدمی هستی ما را دعوت کردی و آن چیزی که ما نمی خواهیم...، این شرط معاشرت نیست آنچه را که او دوست دارد لذا می گوید شما چه غذایی دوست دارید؟ می گوید هرچی بود بود، یا می گوید فلان چیز را درست کن.

در مقدمه واجب مرحوم نائینی می فرماید که مقدمه دخالت در اصل وجوب ندارد آنچه که موجب مصلحت ملزمه برای واجب است یک امر دیگری است، آن مثلاً تحقق یک شیئی است فرض کنید اصلاح ذات البین دخالت برای مثلاً اصل وجوب دارد که می گوید دعوت کنی فلانی و فلانی را با هم حالا اگر

فرض کنید فلانی بود و فلانی نبود اصلاح ذات البین محقق نمی‌شود آن مصلحت ملزمه برای وجوب اکرام، اصلاح ذات البین است و آن اصلاح ذات البین در صورتی است که هر دو فرد باشند نه این که فقط یک فرد باشد، چون دیگر نتیجه‌ای بر آن مترتب نمی‌شود. منتهی در آن به اصطلاح نسبت به وقت دیگر آن شرط برای وجوب نیست مثلاً وقت، وقتی است که مثلاً لیله الجمعه باشد که در لیلۃ‌الجمعه که آن از تهران می‌آید به زیارت حضرت معصومه آن هم که در این جا هست این تلاقی در آن شب قرار بگیرد. حالا اگر به جای لیله الجمعه یک شب دیگر فرض کنید شب دوشنبه آن شخص می‌آمد این وجوب اکرام به حال خودش باقی بود چون الان آن مصلحت در این شب تحقق پیدا می‌کند.

پس وقت در این جا به عنوان شرط وجوب نیست شرط وجوب در این جا عبارت است از قیدی که آن قید، اصلاح است آن قید، من باب مثال ایجاد داعی برای سخا و بخشندگی برای حصول یک غرض دیگری است، حالا آن وقت، شرط واجب است آن کیفیت اکرام، شرط واجب است ولی در اصل وجوب دخالت ندارد.

این ها را ما باید خوب متوجه باشیم صرف نظر از کلام مرحوم نائینی از لسان روایات بفهمیم که این قید یا شرط یا ظرفی را که امام علیه‌السلام برای تحقق واجب در خارج لحاظ می‌کند.. و این را هم بدانید خیلی این مساله مهمی است در بسیاری از موارد ما می‌بینیم که مساله به این کیفیت است که اصلاً شرط برای چیز یک مطلب دیگر است حالا فرض کنید شارع به یک کیفیت دیگر ذکر کرده است همین اشکال و اشتباهی را که الان بسیاری از افراد مرتکب شده‌اند و صلاه را در مسافرت های امروزه و متداوله تمام می‌خوانند ناشی از این قضیه

است که فرض کنید یک مطلبی را شارع گفته یک قیدی یا شرطی را شارع آورده و این ها تصورشان بر این است که این شرط دخالت در اصل وجوب دارد در حالتی که اصلاً دخالتی در اصل وجوب ندارد آن دخالتش چیز دیگر است آن چیز دیگر ملاک است و این حالا به عنوان حکمت است یا به عنوان شرط یا دخالتی در واجب هم حتی ندارد، نه به واجب مربوط است نه به وجوب.

در آیه شریفه می‌فرماید (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)^۱

خب در این جا اگر شما واقعاً بخواهید به شرطیت این توجه کنید پس باید بگویید: اگر این ملاک برای وجوب است، انسان در حضر هم که باشد اگر در عسر است باید نماز را شکسته بخواند آن چه عسری است که در سفر موجب قصر است ولکن در حضر موجب قصر نیست؟ مگر سفر و حضر فرق می‌کند؟ چه فرق می‌کند؟ که یک نفر از سفر چهارفرسخ بیاید در حضر می‌گویند باید نماز را تمام بخوانی همین مسافت را با همین کیفیت برعکس کنند می‌گویند باید قصر کنی چه فرقی کرد؟ همان خر را سوار می‌شود اگر خر سیاه است در هر دو اگر سفید است خر سفید است همان خر را سوار می‌شود یا بگویید ماشین را سوار می‌شود خر بگوییم که اقلماً بگویند عسری در این جاست ولی ماشین که می‌گویند امروزه نه آقا جان همان زمان سابق را می‌گوییم همان زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همان شتر را سوار می‌شود از مدینه می‌رود چهارفرسخ آن طرف‌تر به آن جا که می‌رسد (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) نماز را باید قصر بخوانی حالا آنجا فرض کنید سه ماه مانده همان شتر را سوار می‌شود مسافت را می‌آید به این جا که می‌رسد نخیر لا یرید بکم الیسر این جا

۱ - سوره ۲ البقره قسمتی از آیه ۱۸۵

که رسیدی باید نماز را تمام بخوانی این چه فرقی است؟ دیروز عرض کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیست روز در جنگ تبوک رفتند و در آن جا بیست روز بودند، چه عسری است که باید نماز را قصر بخوانند؟ تمام این مدت بیست روز را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز قصر خواندند چون نمی‌توانستند قصد اقامت کنند هیچ معلوم نیست فردا برمی‌گردند بر نمی‌گردند جنگ کی شروع می‌شود؟ اصلاً می‌شود یا در این جاست یا جای دیگر انتقال پیدا می‌کند انسان وقتی برای یک جنگ در یک جا حرکت می‌کند نمی‌تواند قصد اقامت عشره‌ایام داشته باشد لذا همین‌طور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تا بیست روز بیش از بیست‌روز بیست و یکی دو روز نماز را قصر خواندند، چه عسری در آن جا بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قصر خواندند؟

این جاست که این فتوهای شکمی [داده می‌شود] اصلاً بدون توجه به این مساله که وقتی مولا در مقام انشاء یک موضوعی را با قیود در نظر می‌گیرد یک مجتهد باید بفهمد که این قید آیا قید احترازی است یا نه یک قید مسامحی و یک توضیح و این هاست و کیفیت دخالت آن قید و شرط به لحاظ دخالت در اصل وجوب یا در واجب را هم باید تشخیص بدهد که این قید و شرط دخالت در اصل وجوب دارد یا واجب.

مرحوم نائینی می‌فرماید نسبت به قیود غیراختیاریه خب مسلم است که فوق دائره‌الوجوب، شارع آن را لحاظ می‌کند و شارع نمی‌تواند در تحت دائره تکلیف قیود غیراختیاریه را ملاحظه بکند، مثل وقت یا استطاعت نسبت به حج یا زمان نسبت به صوم و امثال ذلک، زیرا قید غیراختیاری از نظر ماهیت و هویت طبعی خودش نمی‌تواند در اختیار مکلف باشد پس چگونه ممکن است که شارع یک قضیه حقیقه را که موضوع را مفروض‌الوجود در نظر گرفته است مترتب

کند به اطلاقیّت به یک قیدی که حصول آن قید اصلا در اختیار مکلف نیست؟! اصلا معقول است؟ معقول نیست.

پس بنابراین به این لحاظ (البته من خیلی سریع این ها را می گویم بدون توضیح توضیح داده شده دیگر نیازی نیست ما خیلی رد نشویم یعنی مطالبی که می گویم مال پنج یا شش صفحه تقریرات مرحوم نائینی است نیازی به توضیح در این جا دیگر نمی بینم) پس این قیدی را که الان شارع در این جا آورده است و برای این موضوع قرار داده چون قید غیراختیاری است این برمی گردد به واجب مشروط و شرط برای اصل وجوب، فرض کنید مثل زوال نسبت به ظهر یا صلاه ظهر یا وقت شهر رمضان نسبت به صوم شهر رمضان یا فرض کنید استطاعت بالنسبه به حج که این ها همه اش شروط غیراختیاریه است استطاعت در اختیار انسان نیست شخص که نمی تواند برود خانه مردم را بزند تا این که استطاعت پیدا بکند یا حاصل می شود برایش یا نمی شود حاصل نشد که نشد، شد هم که شد این مساله به این کیفیت در کلام مرحوم نائینی مطرح شد و عرض شد اشکالی که بر این مساله وارد است در مباحثی که قبل از مطالب مرحوم نائینی مطرح شد که آن قید یا شرط غیراختیاری (که دخالت در اصل وجوب دارد) در جایی است که شارع آن وجوب را از نظر داعی نفسانی معلول برای تحقق شرط نداند، یعنی وجوب از نظر انبعاث طلب در نفس مولا به نحوی باشد که بدون آن شرط اصلا داعی و طلبی در نفس مولا منبعث نشود فرض کنید مثل چی؟ مثل صلاه آیات نسبت به شرط تحققش که وقوع حوادث از زلزله و صواعق و کسوف و خسوف و صوت مهیب و امثالهم است یا مثلا وجوب قصر به نسبت سفر خب فرض کنید کسی صدسال به سفر نرود قصر برایش واجب نیست وجوب اتمام بالنسبه به حضر کسی در سفر باشد بر او تمام نیست مگر

این که از حدّ معتاد خارج بشود و بعد کثیرالسفر پیدا بکند آن ملحق به حضر خواهد شد لذا در قضیه سفر و درحضر شارع انسان را مکلف به سفر یا حضر نکرده بالنسبه به خود صلاه ممکن است انسان بالنسبه به یک مصلحتی سفر برایش ضرورت پیدا کند می‌خواهد شخصی را انقاز کند یا برای تداوی برود جایی سفر برایش واجب است ولکن بالنسبه به خود صلاه که شارع برای قصر در صلاه مکلف را ملزم به اتیان سفر کند شارع چنین الزامی نکرده. یا برای اتمام نفس صلاه نه برای امور دیگر شارع مکلف را ملزم به اسکان و بقاء در وطن بکند که چنین چیزی ما نداریم چرا؟ چون قصر و اتمام صلاه دو تکلیفی است که معلول تحقق موضوع خودشان هستند موضوعشان محقق شد، شد نشد، نشد قصر در صلاه، در سفر است بنده نمی‌خواهم سفر بروم تا آخر عمرم این واجب و ان کتتم مریضاً او علی سفر فعدده من ایام اخر مال صوم است راجع به قصر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر بنده تا آخر عمرم به این آیه قرآن نمی‌خواهم عمل کنم شارع می‌گوید اشکال ندارد من تا آخر عمرم نمی‌خواهم سفر بروم می‌خواهم در قم بمانم می‌گویید برای جنابعالی از محالات است حالا کسان دیگر بخواهند من نمی‌خواهم به این اصلا عمل بکنم این را دیگران هم به ما می‌گویند از ما بهتر چند روز می‌گذرد جایی نمی‌خواهی بروی، چیزی، هوس، جایی سفری بابا خودمان هم نخواهیم شما ما را چشم می‌زنید بالاخره از چشم شما هم که شده هفته دیگر مجبورم بروم چشم می‌زنید نمی‌گذارید آرام باشیم حالا یک کسی می‌گوید بنده تا آخر عمرم صدسال است از قم بیرون نمی‌روم گفتم دیروز یکی زیارت امام رضا علیه السلام نمی‌رفت و می‌گفت ولی حی که نمی‌رود به ولی میت سر بزند گفتم آن یابو آن آقا یابو مثل این که یک مقدار مطلب برایش مشتبه شده نمی‌خواهد نخواهد اشکال ندارد یک کسی تا آخر عمر نماز قصر

نمی‌خواند نه گناه کرده هیچ کاری انجام نداده یک کسی هم نه اصلا بلند می‌شود بنده نه برای مداوا می‌خواهم بروم جایی نه این که برای رفع یک مساله معضله اصلا امروز که روز سه‌شنبه است یا دوشنبه بنده دنگم گرفته برای این که نمازم را قصر بخوانم بروم سفر، شارع می‌گوید برو خود همین، نه برای چیز دیگری برای این که نماز ظهر و عصر امروزم را قصر بخوانم می‌روم چهارفرسخی قم نماز را قصر می‌خوانم و برمی‌گردم قم، این درست است و هیچ اشکالی ندارد البته یک مقدار می‌گویید کم دارید!! ولی از نظر شارع کتک و مُتکی در کار نیست. خب الان در این جا شرط برای قصر محقق شده و من هم رفتم مسافرت اصلا مسافرت رفتم به خاطر این ، به خاطر این که زورم که به خدا نمی‌رسد این طوری کم می‌گذارم چهاررکعت از نمازش کم می‌گذارم گفت خدایا نذر من را بده تا سه روز برایت روزه بگیرم گفت حالا که نمی‌دهی آن سه روز را که نمی‌گیرم هیچ، سه روز از نوزده و بیست و یکم و بیست و سوم را هم می‌خورم من حواسم جمع است حالا که قضیه این است آن بهترین روزهای ماه رمضان را می‌خورم که دیگر حواست جمع باشد که ما هرچه می‌گوییم انجام بدهی.

یا فرض کنید برعکسش، آن جا عرض شد مساله وقت ما چه دلیلی داریم بر این که خصوص وقت دخالت در اصل وجوب دارد، جناب نائینی چه کسی گفته فرض کنید وقت صلاه ظهر وقت زوال است وجوب صلاه ظهر در وقت زوال منجز می‌شود چه دلیلی داریم بر این که خود اصل وجوب صلاه هم زوال وقت شرط وجوب آن است؟ نخیر، شرط برای اصل وجوب مصلحت ملزمه‌ای است (دقت کنید) که آن مصلحت ملزمه با اتیان به صلاه ظهر برای انسان حاصل می‌شود و بدون اتیان به صلاه ظهر حاصل نمی‌شود این شرط برای انشاء تکلیف به صلاه است بر انسان، منتهی وقت وجوب چه موقع است؟ وقت وجوب نه

خود وجوب وقت آن واجب یا وجوب عبارت است از وقت زوال حالا اگر این زوال محقق نشد وقتش هم دست آدم است محقق نشد انسان می‌رود سفر، سفرش را هم یک طوری تنظیم می‌کند یا تنظیم شده نه این که دست خودش باشد به سمت غرب حرکت می‌کند دقیقا نقطه مقابل حرکت خورشید یعنی دقیقا موازی با حرکت خورشید این هم حرکت می‌کند شما می‌خواهید بروید شام یا سوریه، حالا سوریه در همان قسمت باز انحراف دارد می‌روید مثلا به قسمت غرب به قسمت اروپا و فرانسه و انگلیس و یعنی قسمت غرب را می‌روید ساعت ده صبح هم راه می‌افتید و حرکت می‌کنید مثلا می‌روید در آن جا تمام مسیری را که شما دارید طی می‌کنید دوساعت قبل از ظهر است (البته در صورتی که سرعت [شما مساوی سرعت زمین] باشد البته سرعت زمین بیشتر از طیاره و این هاست) خب یک کسی می‌گوید ما بلند می‌شویم این را ادامه می‌دهیم هنوز که وقت زوال نیامده، بیست و چهار ساعت همین طوری در دوساعت قبل از ظهر دور زمین می‌چرخیم.

تلمیذ: سرعت هواپیما بیشتر است برای من اتفاق افتاد و بعد از ظهر راه افتادم قبل از ظهر رسیدم به مقصد و دوباره نماز خواندم.

خیلی خوب کار خوبی کردید اگر نمی‌خواندید هم خدا با شما کاری نداشت چون یک بار در بیست و چهار ساعت نماز ظهر واجب است حالا احتیاطش خوب است اگر هم احتیاط می‌کنید احتیاط ما را هم بکنید درست است با این کیفیت این چیزتر، حالا شاید آن قبل بوده نظر من قبل است اگر یک چنین سرعتی را شما در نظر بگیرید.

آن وقت ایشان در این جا یک اشکالی می‌کنند مرحوم نائینی برای این که این مساله اتفاق نیفتد یک کسی بگوید چنین محذوری ممکن است در این جا

داشته باشد خب در این جا شخص نباید نماز بخواند ایشان می گویند در این جا تفویت واقع موجب می شود که انسان نماز بخواند شما خیلی سریع می توانید جواب بدهید وقتی که شیء دخالت در اصل وجوب دارد پس دیگر ما واقعی در این جا نداریم چه واقعی داریم؟ وقتی که زلزله ای نیاید نماز آیاتی نداریم تفویت واقعی نشده پس این که شما به خاطر دفع این اشکال می فرمائید مساله تفویت واقع می آید و باعث می شود که شما در این جا نماز را بخوانید وقتی که شما خود آن شرط را به عنوان شرط برای اصل وجوب گرفتید پس دیگر واقعی وجود ندارد و وقتی واقع وجود نداشت تفویت معنا نخواهد داشت .

حالا این به اصطلاح مقدمه برای ادامه ببینید چطور تغییر مبانی اصلا به طور کلی تکلیف را یک دفعه از اباحه به وجوب و ریشه برمی گرداند چقدر این اختلاف در مبانی در خود اصول زاویه پیدا می کند با سر مطلب.